جلسه 624

دوشنبه 09/03/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

آخرین طریق برای اخذ علم به حکم در موضوع حکم طریقی بود که محقق عراقی بیان کرد که از آن تعبیر می کند به حصه توأمه.

ایشان فرمود: آن عنوانی که مقید هست به یک قید، ذات این عنوان مقید تضیق قهری پیدا می کند. مثلا اگر شما بگوئید الانسان العالم، این انسان در رتبه لاحقه بر عروض این وصف تضیق قهری پیدا می کند و قابل انطباق بر انسان جاهل نیست. ولذا می تواند مولا اشاره کند به این ذات متضیقه، بگوید این انسان بدون اینکه تقیدش را با علم در موضوع اخذ کند، علم به حکم قیدا و تقیدا خارج هست از موضوع. تنها ذات این انسان موضوع است، ولی این ذات، ذات متضیقه است قابل انطباق بر انسان جاهل به حکم نیست. شبیه هر معلولی نسبت به علت خودش. حرارتی که صادر می شود از این آتش، این حرارت تضیق ذاتی دارد، اطلاق ندارد نسبت به حرارتی که صادر از این آتش نیست. در عین حال حرارت صادره از این آتش ذات حرارت است نه به وصف صدور من هذه النار. وصف صدور از این نار که معلول این نار نیست، ذات حرارت معلول نار است، اما این ذات تضیق قهری دارد. ولذا از این راه ایشان می خواهد مشکل را حل کند.

اقول: ما این فرمایش محقق عراقی را نمی فهمیم بر چه اساسی صادر شده است. اصلا مفاهیم کلیه بدون لحاظ تقیدش به قید زائد قابل تضییق نیست. شما هر چی بگوئید المکلف یا الانسان، تا لحاظ نکنید تقیدش را به العالم، انطباقش بر جاهل هم قهری است. انطباق طبیعت بر هر فردی از افرادش قهری است. وقتی هم می گوئید هذا الانسان دارید اشاره می کنید به این انسان مقید به قید عالم. مفهوم بدون لحاظ تقیدش به قید زائد اجمالا أو تفصیلا قابل تضییق نیست. فرق می کند با وجودات خارجیه. وجودات خارجیه تضیق قهری دارند بخاطر وجودشان. وقتی به یک شبحی از دور اشاره می کنید می گوئید این، ممکن است اصلا لحاظ نکرده اید که آن شبح مرد است، اما انطباقش بر مرد قهری است ولو شما لحاظ نکردید، چون موجود خارجی است تشخصش به وجودش هست و به عوارض وجودش هست، بدون لحاظ آن عوارض وجود وقتی اشاره می کنید می گوئید این، طبعا منطبق نمی شود اشاره شما مگر بر آن شبحی که واقعا مرد است، واقعا عالم است. نمی شود این را قیاس کرد با مفاهیم کلیه.

وانگهی جناب محقق عراقی! برفرض بشود ما این ذات را که شما از آن تعبیر می کنید به حصه توأمه، یعنی حصه ای از مکلف که همراه و توأم هست با آن قید علم به حکم، بدون اخذ قید عله به حکم در موضوع. برفرض چنین چیزی ممکن باشد اما دور سر جای خودش هست. مشکل لحاظ نداریم که تا بگوئید تقید ذاتی است تقید لحاظی که نیست. مشکل اگر در لحاظ قید العلم بالحکم فی موضوع الحکم بود، خب ما خودمان را می زدیم به ندانستن ولحاظ نمی کردیم قید علم به حکم را، می آمدیم از راه حصه توأمه پیش می آمدیم. اما مشکل در واقع تقید است. تا زید عالم نشود به وجوب نماز، مصداق حصه توأمه نمی شود. مصداق آن ذات انسانی که عالم به حکم است نمی شود. وتا مصداق حصه توأمه نشود حکم بر او منطبق نیست. دور همین است دیگر. تا عالم نشود به حکم، مصداق حصه توأمه نمی شود. و تا مصداق حصه توأمه هم نشود حکم در حقش ثابت نمی شود. ثبوت حکم توقف دارد بر اینکه این آقای زید مصداق حصه توأمه بشود، و مصداق حصه توأمه شدنش هم توقف دارد بر علم او به حکم، وفرض هم این است که علم به حکم هم توقف دارد بر خود حکم. فلزم الدور.

ثمرات بحث اخذ العلم بالحکم فی موضوعه

آقای صدر فرموده: این بحث اخذ علم به حکم در موضوع خودش در فقه ثمراتی دارد. وایشان فرموده مواردی در فقه داریم که علم به حکم در موضوع حکم اخذ شده است، که ما از راه اخذ العلم بالجعل فی موضوع المجعول توجیه می کنیم. مرحوم آقای خوئی هم فرموده است که: مواردی در فقه داریم که علم به حکم در موضوع حکم اخذ شده است، ما از طریق متمم الجعل و نتیجة التقیید مشکل را حل می کنیم.

ما مواردی را در فقه پیدا کرده ایم که اجمالا عرض می کنم. به نظر ما هیچ مورد روشنی غیر از یک مورد پیدا نشد که ما مجبور باشیم بگوئیم اخذ علم به حکم در موضوع حکم شده، حالا یا به نحو اخذ علم به جعل در موضوع مجعول یا به نحو اخذ علم به حکم در موضوع حکم علی نحو نتیجة التقیید. فقط یک مورد هست که او را اول عرض می کنم وبعد مواردی که آقایان مطرح می کنند و به نظر ما، ما مجبور نیستیم در آنها ملتزم بشویم به اخذ علم به جعل در موضوع مجعول آنها را عرض کنم:

موردی که ما پیدا کردیم و ظاهرا باید ملتزم بشویم به اخذ علم به حکم در موضوع حکم، شرطیت استقبال قبله است. در تذکیه حیوان دو تا شرط مهم تعبدا داریم (شرائط دیگری هم هست این دو شرط مهم است)، در فری اوداج ابعه شرط است تسمیه و استقبال قبله.

شرطیت تسمیه حتی در حال جهل به حکم هم هست. فقط ناسی موضوع، من نسی التسمیة، نه من نسی شرطیة التسمیة، نه، من نسی نفس التسمیة فلایشترط التسمیة فی حقه. اینکه محذوری ندارد. تسمیه در هنگام التفات به آن شرط است برای تذکیه. اخذ التفات به موضوع و علم به موضوع در حکم اصلا محذوری ندارد. إذا التفت أنّ هذا خمر فیحرم شربه. اینکه محذری ندارد.

اما استقبال قبله حسابش فرق می کند. استقبال قبله فقط برای عالم عامد شرط است. فإنه جهل أن یوجهها الی القبلة در روایت داریم که اشکال ندارد لابأس. جاهل است به شرطیت استقبال قبله ولو جاهل مقصر.

این توجیهی ندارد الا اینکه بگوئیم اخذ شده علم به شرطیت استقبال قبله برای تذکیه در حکم شرعی. یشترط فی التذکیة اسقبال القبلة لمن علم بهذه الشرطیة. حالا چه جوری توجیه کنیم؟

یک توجیه طریق ثانی است که علم به خطاب در موضوع اخذ بشود. یک توجیه طریق ثالث است که علم به جعل شرطیت در موضوع مجعول اخذ بشود. یک توجیه طریق رابع است که متمم الجعل است. اما توجیه اول که توجیه مرحوم آخوند بود اینجا نمی آی. چون احکام وضعیه که مراتب حکم ندارند. توجیه مرحوم آخوند در احکام تکلیفیه می آمد که علم به مرتبه انشاء در مرتبه فعلیت یعنی مرتبة انقداح الارادة اللزومیة فی نفس المولی اخذ می شد. مولا می گفت من اراده لزومیه دارم کسی که نماز قصر بخواند در سفر که حکم انشاءی یجب القصر علی المسافر را بداند. اما در احکام وضعیه حکم وضعی که روحش انقداح اراده و کراهت در نفس مولا نیست. مصلحت در جعل خود حکم وضعی است، مصلحت در انشاء خود حکم وضعی است. مرحوم آخوند هم که در احکام وضعیه مراتب اربعه را درست نکرده بلکه در احکام تکلیفیه درست کرده است: مرتبه اقتضاء، انشاء، فعلیت و تنجز.

سؤال وجواب: فعلیتی که مرحوم آخوند می گوید و هو انقداح الارادة اللزومیة فی نفس المولی علی العمل بهذا الحکم این فعلیت در حکم وضعی نیست.

سؤال وجواب: فرض این است که حکم وضعی مقید است. یعنی اگر این حیوانی که استقبال قبله نکرد آن جاهل به شرطیت استقبال واقعا ذکی است أی طاهر لا یتنجس ملاقیه و حلال. صرف حکم تکلیفی بحث نیست که بگوئیم شارع فرموده است که اگر کسی استقبال قبله نکرد وحیوان را ذبح کرد شما حلال است آن را بخورید. خب اگر اینجوری بود که هیچ مشکلی نبود، اخذ العلم بحکم فی موضوع حکم آخر. اینکه هیچ محذوری ندارد. حرمت اکل من موضوعش آن حیوانی است که ذبحه من یعلم بشرطیة استقبال القبلة. اینکه اصلا محذوری نداشت. اما فرض این است که بحث حکم تکلیفی نیست. واقعا این حویان ذکی می شود اگر شخص جاهل باشد به استقبال قبله. طاهر می شود و حلال می شود. این تنها توجیهش آن راه دوم و سوم وچهارم است، یا آن راهی که ما اول گفتیم که اخذ قطع به حکم فعلی فی موضوع الحکم الفعلی، اینکه اشکالی ندارد. نه دور لازم می آید چون قطع تمام الموضوع است، نه خلف لازم می آید، ولی یک لازمه ای دارد وآن این است که اگر قطع تمام الموضوع باشد قطع به شرطیت استقبال قبله تمام الموضوع باشد برای شرطیت گاهی طرف جهل مرکب دارد، مثا فکر می کند ماهی گرفتن هم باید رو به قبله باشد. یا فکر می کند که حیوان مستعصی یعنی حیوانی که رام نیست و باید با زحمت او را ذبح کنند استقبال قبه در ذبح حیوان مستعصی وچموش شرط نیست، حالا این آقا قاطع است به شرطیت استقبال قبله در صید سمک یا ذبح حیوان مستعصی، ولی واقعا شرط نیست. خب اگر این آقا استقبال قبله نکرد ولو قاطع است از باب جهل مرکب به شرطیت استقبال، خب وجهی ندارد که ما بگوئیم حیوانی که او صید کرد یا ذبح کرد حرام گوشت شد. توجیه فقهی نمی توانیم بکنیم با اخذ القطع بالحکم تمام الموضوع. اگر قطع به شرطیت استقبال قبله تمام الموضوع باشد از نظر فقهی توجیه قابل قبولی نیست چون یک لازمی دارد که از نظر فقهی قابل التزام نیست. اما راه دوم و سوم و چهارم راه های خوبی است.

اما مثالهایی که آقایان به آنها اشاره کرده اند. ما مثالهای آقایان و چند مثال که خودمان پیدا کرده ایم را مطرح می کنیم:

مثال اول: در حرمت ربا بحث این است که از بعض روایات استفاده می شود که حرمت ربا مختص به عالم است. صحیحه حلبی: إن رسول الله صلی الله علیه وآله قد وضع ما مضی من الربا و حرّم علیهم ما بقی، فمن جهل وسع له جهله حتی یعرفه، فإذا عرف تحریمه حرم علیه.

ممکن است کسی بگوید این اخذ العلم بالحرمة است فی موضوع الحرمة.

اقول: نه، این مربوط به اخذ العلم بالحرمة فی موضوع الحرمة نیست. علم به حرمت ربا در موضوع حرمت مال مأخوذ اخذ شده است. من علم بحرمة الربا حرم علیه ما یأخذ. من جهل حرمة الربا فما أخذه حلال له. ما نمی دانستیم که پول بگذاریم در بانک، حالا بانکهای حکومتی بنابراین که مجهول المالک است حسابش جداست، مشکل مجهول المالک دارد و اذان حاکم می خواهد، اما بانکهای خصوصی یا بانکهای دولتی بنابر نظر مشهور که مثل بانک خصوصی معامله مالک با آنها می شود، ما تا حالا سود گرفتیم فکر می کردیم حلال است، حالا می گویند نخیر اینها حرام است، ب فله ما سلف، تا حالا هر چی گرفتی حلال بعد از این نگیر. در بعض روایات تعبیر می کند که فإذا عرفه حرم علیه اکله، فمن جهله وسعه اکله. یعنی آن مال مأخوذ را می تواند مصرف کند، بعد از این چیزی نمی تواند بگیرد. کسی که عالم به حرمت ربا هست حرم علیه المال امأخوذ. دو تا حرمت است، یکی حرمت ربا، یکی حرمت تصرف در آن مال مأخوذ. دو تا حرمت است، کسی که حرمت ربا را بداند موضوع می شود برای حرمت تصرف در آن مال مأخوذ. اینکه اشکالی ندارد، اخذ العلم بحکم فی موضوع حکم آخر هست.

سؤال وجواب: اولا عقد ربوی حرام تکلیفی است، البته حرام وضعی هم هست در غیر قرض ربوی، در فرض ربوی اصل قرض صحیح است شرط زیاده باطل است. اما ربای در معاوضات ربای در مکیل و موزون اصل معامله فاسد است و حرام هم هست. خب علم به فساد معامله در موضوع حرمت تصرف در مال مأخوذ معتبر باشد، من علم بفساد العقد الربوی أو حرمته التکلیفیه فیجرم علیه التصرف فی المال المأخوذ، اینکه اشکال ندارد.

فساد عقد ربوی در ربای معاوضی یا فساد آن شرط زیاده در قرض ربوی مطلق است، چه عالم باشید و چه جاهل باشید فاسد است آن عقد ربوی یا شرط زیاده در قرض ربوی. ولکن آنچه را که گرفتید شارع نه از باب نفوذ معامله بلکه از باب اباجه ابتدائیه بر شما مباح کرد و شارع حکم کرد که شما مالکید. معاوضه فاسد است، ولذا آنچه را که هنوز نگرفتید دیگر حق ندارید بگیرید، ولی در عین حال شارع تفضلا از پیش خودش حکم ابتدائی که شما آن مالی را که گرفتید مالکید و تصرفتان در آن مباح است. این هیچ محذوری ندارد. نیازی هم به این توجیه اخذ العلم بالحکم فی موضوع الحکم نداریم. وشاهدش این است که اگر بنا بود علم به حرمت ربا در موضوع حرمت ربا اخذ بشود پس چرا امیرالمؤمنین سلام الله علیه می فرمود الفقه ثم المتجر ومن اتجر بغیر فقه قد ارتطم فی الربا. چرا می فرمود بروید احکام ربا را یاد بگیرید؟ اگر علم به حکم در موضوع حکم اخذ شده در بحث حرمت ربا، چه لزومی دارد من خودم را داخل در موضوع حکم بکنم؟

البته بحث است که این حکم که وقتی عالم شدند تا حالا هر چه گرفتند حلال اما بعد از این دیگر این کارها را نکنند مختص است به ربای قرضی کما علیه السید الخوئی، یا اعم است از ربای قرضی وربای معاوضی. مثلا این طلا فروشها طلا مبادله می کنند مشتمل بر زیاده است. طلا مستعمل را از مردم می گیرند در مقابلش طلای نو می دهند مزد ساخت هم می گیرند، خب این ربا است. آقای سیستانی نظرشان این است که این حکم شامل ربای معاوضی هم می شود. اما نظر آقای خوئی این است که ظاهر روایات ربای قرضی است و این روایات مثل صحیحه حلبی منصرف است به ربای قرضی و شامل ربای معاوضی نمی شود.

مثال دوم: مسافر در سفر باید نماز قصر بخواند. ولی اگر نماز تمام خواند از روی جهل به حکم.

یک وقت جهل به اصل وجوب قصر است بر مسافر، مثل سنی ها یا شیعه هایی که تازه مستبصر شده اند. فکر می کنند لاجناح علیکم أن تقصروا من الصلاة یعنی رخصت. اما نشنیده اند که امام فرمود این عزیمت است. جاهل به اصل وجوب قصر در سفر باشند این مسلّم نماز تمامی که می خوانند صحیح است و اعاده و قضاء ندارد، چوت جاهلند به وجوب قصر.

اما آنهایی که جاهل به خصوصیات حکم هستند مثل خیلی از ماها، خصوصیات وجوب قصر را جاهلیم حالا یا چاهل قاصر یا جاهل مقصر. بحث است که اینکه مثلا در صحیحه زراره داریم من أتم فی موضع القصر یا من اتم فی السفر، اما فرمود إذا قرأ علیه آیة التقصیر وفسّرت له اعاد الصلاة وإن لم یکن قرأت علیه ولم یعلمها فلا اعادة علیه. بحث است که این مختص به جاهل به اصل وجوب قصر است بر مسافر، یا شامل جاهل به خصوصیات هم می شود؟

محل اختلاف است، بعضی ها مثل مرحوم آقای خوئی و استاد نظرشان این است که این مربوط به جاهل به اصل وجوب قصر بر مسافر است. چون آیه لاجناح علیکم راجع به اصل وجوب قصر بر مسافر است، وفسرت له هم یعنی بیایند بگوید لاجناح علیکم یعنی تجب.

بعضی ها مثل آقای صدر می گویند نه، آیه اهمال ندارد، آیه اطلاق دارد، آیه می گوید بر هر مسافری نماز قصر واجب است، تفسیر این آیه هم فقط به این نیست که بگویند لاجناح علیکم دی یجب. نه، بقیه شرائط صلاة قصر هم مربوط می شود به تفسیر همین آیه که سفر هشت فرسخی باشد سفر در معصیت نباشد و هکذا، اینها هم تفسیر این آیه است. ولذا روایت می گوید تا آیه تفسیر نشده باشد برای این مکلف و جاهل باشد به احکام قصر بر مسافر، نماز تمام در سفر صحیح است.

آقایان مثل آقای صدر گفته اند این روایت اخذ العلم بالجعل فی موضوع المجعول است. آقای خوئی هم که در یک جا فرمود نتیجة التقیید است.

اقول: به نظر ما این حرفها نیست. چرا؟ برای اینکه این روایت می گوید لا اعادة علیه. عموم المسافر یقصر شامل جاهل به حکم هم می شود، بر جاهل به حکم هم واجب است قصر. منتهی اگر اتمام بکند فی موضع القصر عن جهل بالحکم لا اعادة علیه، مسقط است. غیر واجبی است که مسقط واجب است. چه اشکالی دارد. اخذ العلم بالحکم فی موضوع الحکم لازم نمی آید.

یمکن أن یقال: ظاهر روایات این است که صلاة این آقا تمام است، بعضی از روایات تعبیر دارد که تمت صلاته.

فإنه یقال: قبول، اما تمت صلاته معنایش این است که این نماز وافی به معظم ملاک هست، بعضی از ملاک نماز قصر هم اگر استیفاء نشده، شارع تسهیلا للامر گفته دیگر لازم نیست استیفاء کنی. چون معظم ملاک نماز با همین اتمام فی موضع القصر استیفاء شد فرمودند تمت صلاته. نماز صحیح است از باب اینکه استیفاء معظم ملاک نماز شده است. در عین حال چون بعض ملاک نماز قصر را تفویت کرده عقاب می شود اگر جاهل مقصر باشد.

اینکه آقای خوئی فرموده نه، اصلا این مسائل را لازم نیست یاد بگیریم، چون اگر جاهل باشیم مخیر می شویم بین قصر و تمام، چه لزومی دارد ما برویم مسأله یاد بگیریم.

نه این خلاف ظاهر ادله است. ظاهر ادله این است که نماز قصر بر مسافر واجب است، دلیل هلّا تعلمت هم می گوید بروید احکام را تعلم کنید، یکی از احکام وجوب القصر علی المسافر است. باید تعلم کنیم. فقط تمت صلاته می گوید این نماز تمام فی موضع القصر مجزی است، یعنی وافی به معظم ملاک هست، بعض ملاک نماز قصر هم ممکن است استیفاء نشده ولذا عقاب می شوید بر ترک نماز قصر، اما یا دیگر نمی شود او را استیفاء کرد، یا شارع بخاطر مصلحت تسهیل گفته دیگر لازم نیست استیفاء کنید. اگر این توجیه را بپذیرید که اصلا نیاز نداریم امر تصور کنیم برای اتمام فی موضع القصر.

یک توجیه دیگر این است که ما دو تا امر درست کنیم: یکی امر تعیینی به صلاة قصر، دوم امر به جامع. بر هر مکلفی واجب است در سفر یا نماز قصر بخواند یا نماز تمام در حال جهل به آن وجوب قصر که اول گفتیم. اول گفتیم یجب القصر فی السفر تعیینا، این یک وجوب بود. وجوب دوم رفته روی جامع، یجب علی کل مکلف إما القصر فی السفر أو التمام فی حال الجهل بذلک الوجوب التعیینی للقصر فی السفر. دو تا امر است، اگر این مسافر نماز قصر بخواند هر دو امر را امتثال کرده است، اگر نماز تمام بخواند در حال جهل به وجوب قصر، امر به جامع را امتثال کرده، امر تعیینی به صلاة قصر هم عصیان شده لذا عقاب می شود بر او، اما امتثال این امر به جامع مسقط آن وجوب قصر می شود.

اگر این تصویر را بگوئیم امر به این نماز تمام هم تصور شد، امتثال امر به جامع هم شد. در عین حال اخذ العلم بالحکم فی موضوع نفسه لازم نیامد.

هیچ ضرورتی ندارد که ما در این مثال اخذ العلم بالحکم فی موضوع الحکم را ملتزم بشویم. اما بقیة الامثلة انشاءالله فردا.